

به مناسبت فرارسیدن عید سعید فطر، این شماره از آب و تاب تقدیم می‌شود به تمام طنزپردازان و فعالان زحمتکش، محبوب و مردمی این حوزه از هنر. ویژه نامه «گفت و گو با طنزپردازان» که نخستین شماره اون رو با گفت‌وگو با امیر کربلایی زاده آغاز می‌کنیم، بعد از این هم در مناسبت‌های اینچنینی گفت‌وگوهای مفصل و آب داری رو با دیگر طنزپردازان موفق و محبوب کشورمون به شما هدیه می‌کنه.



بدید که با پایای بریم جلو. اصلا فرم گفت و گوی ما به همین شکله؛ پایای. پنج سوال از شما پرسیده میشه و هر سوالی که از شما می‌پرسم رو خودم هم جواب میدم. جواب من و جواب شما رو با هم جنگ میندازیم ببینیم کدومش بهتر و کدومش بهتر تره! آماده اید؟ پس بیاید شروع کنیم؛

من اسماعیل لک هستم و شما در حال گفت و گو با "آب و تاب" هستید. قبل هر چیزی باید بگم که تمام عواقب این مصاحبه بر عهده خود شماست! چرا؟! چون من قصد دارم در خلال مصاحبه تمام راز و رمزای مگویی زندگیتون رو از زیر زبونتون بیرون بکشم. به شکلی که خودتون هم متوجه نشید!.. الان... من لو دادم رازم رو؟! باشه پس لااقل شما هم لو

گفت‌وگوی آب و تاب با امیر کربلایی زاده

امیدوارم با این مصاحبه بتونی چک‌هاتو پاس کنی!



یکی که اینه که کلا در زمینه اعلام نارضایتی شغلی سکوت اختیار می‌کنم. حالا ببینیم تو چی برامون داری...
چرا راضی نباشم؟ من سالها تلاش کردم و همیشه امید داشتم که نتیجه تلاش هام رو می‌گیرم و الان احساس می‌کنم بین مردم کشورم آبرو و احترام دارم و تونستم تا حد مطلوبی همه رو راضی کنم البته بزرگی می‌گه من راز موفقیت رو نمی‌دونم اما راز شکست اینه که بخوای همه رو راضی کنی من هم نمی‌تونم همه رو راضی نگه دارم اما خداروشکر که هم در سینما و تلویزیون و هم در تئاتر تلاش کردم کارم رو درست انجام بدم و چون آینده روشنی رو پیش روم می‌بینم خیلی امیدوارتر به راهم ادامه میدم. من فکر می‌کنم آدمی که تلاش میکنه بالاخره راه موفقیت رو پیدا میکنه.

چی می‌خوای از جون حرفه ت؟ دنبال چی هستی؟ یعنی تهش کجاست؟ هدفت چیه؟ بالاخره به هدفتی، نقطه اوجی از همون روز اول، یا حالا از روز دوم مشخص کردی برا خودت دیگه اون چیه؟ برای رسیدن بهش چیکارا کردی؟ مرگ من مراعات ما رو نکن، بدآموزی نداره، هر کاری کردی رو بگو. زیر آب زدی تا حالا؟ یا خرابکاری کردی؟ شده به فرصت استثنایی رو از دست بدی و حسرتش رو بخوری؟ چیزی از دست دادی تو این مسیر که دیگه نشه به دستش آورد؟ ارزششو داشته یا نه؟ از نظر من که خیالت رو راحت کنم؛ همین الانم که دارم با تو مصاحبه می‌کنم دو سه نفر و کلا کردم زیر آب، هدف نهایی ام هم تو این کار روشنگریه و بعید می‌دونم هزار سال دیگه هم بهش برسیم پس کلا هدفم به باد رفته ست. فرصتم که اونقدر از دست دادم دیگه دستم درد می‌کنه الان فرصتا رو از پا میدم. حالا بی سنسور ببینیم بای حرفای تو...

قطع به یقین هدف من در هنر از ابتدا به الان این بوده که در کار خودم مؤلف باشم و برای کسانی که در آینده من رو مرور می‌کنن و الگو قرار میدن نکات مثبتی از من دریافت کنن. من همیشه سعی می‌کنم امیدوار باشم و تلاشم بر اینه که یک تاثیر ماندگار بر زمانه خودم بذارم. در کل مصاحبه باحالی بود، اولین مصاحبه گری بودی که خودت با خودت حرف زدی و من فقط سسر تکون می‌دادم اما همینش هم خیلی باحال بود. امیدوارم که مصاحبه من به به دردیت بخوره بتونی به بخش کوچیکی از چک و بدهیات رو باهش رفع کنی.

این هم حال و روز امیر بعد از مصاحبه من! امیر کربلایی عزیز مدتی در اثر یک تصادف در بیمارستان بستری شده اما همچنان دلگرم و دلخوش به روزیه که بتونه به صحنه برگرده و دل شما مردم عزیز رو شاد کنه. ما هم مثل شما آرزوی بهبودی هرچه زودترش رو داریم.

وقتی کلاس پنجم دبستان بودم جایزه اول بازیگری کل کشور رو گرفتم و در همون کانون ادامه دادم و جوایز مختلفی بود که می‌گرفتم تا سال ۷۶ که به صورت حرفه‌ای وارد این رشته شدم با نمایش «تلخ بازی قمر در عقرب» در تئاتر شهر به کارگردانی شهره لرستانی و البته حضور همزمان در کلاس‌های دانشگاه - چون من با اصرار پدرم و البته احترام به او، هم‌زمانی خوندم - تو دانشگاه یک کارشناس ارشد تئاتر اومدم و تدریس تئاتر کرد و ما هم زیر نظر استاد علی اصغر راسخ راد، تئاتر رو به صورت حرفه‌ای آموزش دیدیم.

توی پیک نیک داریم می‌ببینیم و یکی زنگ می‌زنه میگه "حوالت چطوره؟" به جوری می‌گیم "خدارو شکر، بد نیستیم" انگار که ۱۰ تا بیماری لاعلاج و ۵ تا حکم ابد بند زندگیمونه و بالاچاره داریم تحمل می‌کنیم این زندگی رو! حالا با این پیش زمینه، بدون تعارف و مراعات بگو؛ تو از اوضاع راضی هستی؟

کارت، شرایطی که جامعه داره و داری درش فعالیت می‌کنی، محدودیت‌هایی که وجود داره، اتفاقی که باید می‌افتاد و نیفتاده و بالعکس، کم لطفی‌هایی که از طرف مسئولان و مخاطبا به تو یا به حرفه ت شده. خلاصه چی تو دلته تو؟ بریز بیرون ببینم چیکار می‌تونم برات بکنم. البته من برای خودم هیچ کاری نمی‌تونم بکنم، گفته باشم، هاله جایی وصل نیستیم سوء تفاهم نشه. جواب من طریقی که بابت ۲۰ تومن رفیقشو فروخته، خودم بودم!

من پول رو دوست دارم. اینم جواب سسوال. حالا دور از شوخی خودت می‌دونی، در کشورمون به خاطر وجود سوء مدیریت در برخی بخش‌ها، هنرمندان متأسفانه دارای امنیت شغلی نیستن و به هنرمند هرچقدرم که کارش خوب باشه، نمیدونه که فردا روز شرایط کاریش به چه صورتی هستش و اینکه متأسفانه فرصت‌ها درست تقسیم نمیشه و هنرمندا درست تامين نمیشن از همه نظر، اینکه بتونن به راحتی به هنرشون بپردازن نیاز به این هستش که حداقل حمایت‌ها رو از نهادهای دولتی و خصوصی داشته باشن تا بتونن به راحتی کارهای خوب و فاخر چه در زمینه هنرهای نمایشی چه سایر هنرها داشته باشن. به خاطر همین باید بهشون حق داد اگر وارد بیزینس میشن تا بتونن حداقل‌هایی رو برای خودشون فراهم کنن اما اینکه تو چه بیزینسی وارد بشن خب خیلی مهمه، هرچقدر به فضای کار و هنرشون نزدیک تر باشه فضا رو برای هنرمند آماده تر می‌کنه که بتونه در هنرش موفق بشه. به طور کلی من معتقدم که هنرمند وقتی از هنرش به درآمد برسه یعنی راهو درست رفته. وقتی فرد در مرحله‌ای از طریق فعالیت هنرش به درآمد مناسب برسه می‌تونه بگه که موفق بوده و درست دیده شده. من خیلی موافق این نیستم که بگی کار می‌کنم که کار کرده باشم. در مورد اون نمودار هم باید بگم که من فکر می‌کنم درآمد در وسطش قرار داره، یعنی نه خیلی خوب و نه خیلی بد، حد متوسط.

اغلب شهرها - منظورم افراد مشهورها! - به همون شغل و تخصص معروف‌شون بسنده نمی‌کنن و از انواع و اقسام راه‌ها برای کسب درآمد استفاده می‌کنن که خب به خودشون مربوطه، منتها به ما هم هست! حالا می‌خوام بدونم تو هم مشاغل و سرمایه گذاری‌های جانبی داری یا فقط همینسه که ما می‌بینیم؟ و اینکه اگر یک جدول با درجه‌هایی از صفر - سطح درآمدی کسانی که خودشون رو جزو عموم مردم هستن - تا ۱۰۰ - سطح درآمدی کسانی که خودشون رو جزو عموم مردم می‌دونن! - برای تعیین میزان درآمد فرض کنیم، رقم تو کجای جدول؟ چقدر درآمد برات مهمه و چقدر ارزش معنوی کار؟ بین ما سند و مدرک می‌خوام حرف بزنی‌ها، ما مورد داشتیم طرف همه جا می‌گفته پول توی کارم هیچ ارزشی برام نداره و همش از سر عشقه، بعد سر ۲۰ هزار تومن اختلاف قیمت پیشنهاد، رفیق بیست ساله اش رو فروخته به رفیقش! حالا جواب خودم چیه؟ این جدول به کار درآمد من نمیداد. باید به جدول هم طراحی کنن که ارقام و اعدادش زیر صفر باشه. اونجا شاید بتونم بگم که درآمد من چه رقمیه. البته این شرایط رو تقریباً عموم روزنامه‌نگاران دارن. شغل جانبی هم تا دلت بخواد داریم، مثلا مسافر کشی با ماشین رفقا که گاهی زیر پامه و خودشون خبر ندارن. درباره اون مورد «درجه اهمیت پول یا عشق به کار» هم باید بگم اون مثالی که زدم از

طریقی که بابت ۲۰ تومن رفیقشو فروخته، خودم بودم! من پول رو دوست دارم. اینم جواب سسوال. حالا دور از شوخی خودت می‌دونی، در کشورمون به خاطر وجود سوء مدیریت در برخی بخش‌ها، هنرمندان متأسفانه دارای امنیت شغلی نیستن و به هنرمند هرچقدرم که کارش خوب باشه، نمیدونه که فردا روز شرایط کاریش به چه صورتی هستش و اینکه متأسفانه فرصت‌ها درست تقسیم نمیشه و هنرمندا درست تامين نمیشن از همه نظر، اینکه بتونن به راحتی به هنرشون بپردازن نیاز به این هستش که حداقل حمایت‌ها رو از نهادهای دولتی و خصوصی داشته باشن تا بتونن به راحتی کارهای خوب و فاخر چه در زمینه هنرهای نمایشی چه سایر هنرها داشته باشن. به خاطر همین باید بهشون حق داد اگر وارد بیزینس میشن تا بتونن حداقل‌هایی رو برای خودشون فراهم کنن اما اینکه تو چه بیزینسی وارد بشن خب خیلی مهمه، هرچقدر به فضای کار و هنرشون نزدیک تر باشه فضا رو برای هنرمند آماده تر می‌کنه که بتونه در هنرش موفق بشه. به طور کلی من معتقدم که هنرمند وقتی از هنرش به درآمد برسه یعنی راهو درست رفته. وقتی فرد در مرحله‌ای از طریق فعالیت هنرش به درآمد مناسب برسه می‌تونه بگه که موفق بوده و درست دیده شده. من خیلی موافق این نیستم که بگی کار می‌کنم که کار کرده باشم. در مورد اون نمودار هم باید بگم که من فکر می‌کنم درآمد در وسطش قرار داره، یعنی نه خیلی خوب و نه خیلی بد، حد متوسط.

وقتی کلاس پنجم دبستان بودم جایزه اول بازیگری کل کشور رو گرفتم و در همون کانون ادامه دادم و جوایز مختلفی بود که می‌گرفتم تا سال ۷۶ که به صورت حرفه‌ای وارد این رشته شدم با نمایش «تلخ بازی قمر در عقرب» در تئاتر شهر به کارگردانی شهره لرستانی و البته حضور همزمان در کلاس‌های دانشگاه - چون من با اصرار پدرم و البته احترام به او، هم‌زمانی خوندم - تو دانشگاه یک کارشناس ارشد تئاتر اومدم و تدریس تئاتر کرد و ما هم زیر نظر استاد علی اصغر راسخ راد، تئاتر رو به صورت حرفه‌ای آموزش دیدیم.

اغلب شهرها - منظورم افراد مشهورها! - به همون شغل و تخصص معروف‌شون بسنده نمی‌کنن و از انواع و اقسام راه‌ها برای کسب درآمد استفاده می‌کنن که خب به خودشون مربوطه، منتها به ما هم هست! حالا می‌خوام بدونم تو هم مشاغل و سرمایه گذاری‌های جانبی داری یا فقط همینسه که ما می‌بینیم؟ و اینکه اگر یک جدول با درجه‌هایی از صفر - سطح درآمدی کسانی که خودشون رو جزو عموم مردم هستن - تا ۱۰۰ - سطح درآمدی کسانی که خودشون رو جزو عموم مردم می‌دونن! - برای تعیین میزان درآمد فرض کنیم، رقم تو کجای جدول؟ چقدر درآمد برات مهمه و چقدر ارزش معنوی کار؟ بین ما سند و مدرک می‌خوام حرف بزنی‌ها، ما مورد داشتیم طرف همه جا می‌گفته پول توی کارم هیچ ارزشی برام نداره و همش از سر عشقه، بعد سر ۲۰ هزار تومن اختلاف قیمت پیشنهاد، رفیق بیست ساله اش رو فروخته به رفیقش! حالا جواب خودم چیه؟ این جدول به کار درآمد من نمیداد. باید به جدول هم طراحی کنن که ارقام و اعدادش زیر صفر باشه. اونجا شاید بتونم بگم که درآمد من چه رقمیه. البته این شرایط رو تقریباً عموم روزنامه‌نگاران دارن. شغل جانبی هم تا دلت بخواد داریم، مثلا مسافر کشی با ماشین رفقا که گاهی زیر پامه و خودشون خبر ندارن. درباره اون مورد «درجه اهمیت پول یا عشق به کار» هم باید بگم اون مثالی که زدم از

طریقی که بابت ۲۰ تومن رفیقشو فروخته، خودم بودم! من پول رو دوست دارم. اینم جواب سسوال. حالا دور از شوخی خودت می‌دونی، در کشورمون به خاطر وجود سوء مدیریت در برخی بخش‌ها، هنرمندان متأسفانه دارای امنیت شغلی نیستن و به هنرمند هرچقدرم که کارش خوب باشه، نمیدونه که فردا روز شرایط کاریش به چه صورتی هستش و اینکه متأسفانه فرصت‌ها درست تقسیم نمیشه و هنرمندا درست تامين نمیشن از همه نظر، اینکه بتونن به راحتی به هنرشون بپردازن نیاز به این هستش که حداقل حمایت‌ها رو از نهادهای دولتی و خصوصی داشته باشن تا بتونن به راحتی کارهای خوب و فاخر چه در زمینه هنرهای نمایشی چه سایر هنرها داشته باشن. به خاطر همین باید بهشون حق داد اگر وارد بیزینس میشن تا بتونن حداقل‌هایی رو برای خودشون فراهم کنن اما اینکه تو چه بیزینسی وارد بشن خب خیلی مهمه، هرچقدر به فضای کار و هنرشون نزدیک تر باشه فضا رو برای هنرمند آماده تر می‌کنه که بتونه در هنرش موفق بشه. به طور کلی من معتقدم که هنرمند وقتی از هنرش به درآمد برسه یعنی راهو درست رفته. وقتی فرد در مرحله‌ای از طریق فعالیت هنرش به درآمد مناسب برسه می‌تونه بگه که موفق بوده و درست دیده شده. من خیلی موافق این نیستم که بگی کار می‌کنم که کار کرده باشم. در مورد اون نمودار هم باید بگم که من فکر می‌کنم درآمد در وسطش قرار داره، یعنی نه خیلی خوب و نه خیلی بد، حد متوسط.

چی شد که اینطوری شد؟ اخیلی کلی گفتم بذار ریز بشم! از اینجا شروع کنیم که تو چی کشیدی از بچگی؟ منظورم اینه که چه مدل زندگی داشتی؟ پول تو جیبی رو بابا میداشتت زیر بالشت مامان تو جیبی؟ یا نه صبح به صبح با توک یا بیدارت می‌کردن بری نون بخری و بعد مدرسه هم می‌فرستادن در دکون یا پای بساط؟ ببین می‌خوام بدونم جزو عموم مردم بودی یا از این عموم مردم نماه. خودمو بگم اول، من بچگی‌ام رو به جایی دور و برای پشت کوه زندگی کردم. یعنی از این‌ور که نگاه می‌کردی روی کوه بودها! اما خب آگه از اون‌ور نگاه می‌کردی قطعاً پشت کوه بودیم دیگه، بابام یه خونه با گچ و خاک ساخته بود که عمه گی‌یش رو خودمون کردیم، دو سال بدم که دیدیم داره خراب میشه فروختمش اما وقتی فهمیدیم روی سر مالک جدید خراب شده کلا از اون شهر در رفتیم، البته به همراه نصف ایل و تبار و هم‌شهری‌ها. دلیل فرار اونام از شهرستان به خودشون مربوطه از خودشون پرس. تو خلال این جریانات هم که میشه دوران کودکی من، از دستروشی کیسه و لیف تا فروش دلار و پوست گوسفند هر کاری بگی کردم جان خودت. فقط مال مردم نخوردم که اونم بلد نبودم راهش رو. حالا بریم سراغ جواب شما...

چطوره خودت با خودت گفت و گو کنی و خودت هم جواب خودت بدی! قشنگ تر نیست؟ یا حال میشه! و بریده بچگی پر فراز و نشیبی داشتی‌ها! من که بچه جنوب شهرم، تو به خانواده پر جمعیت. پدر تلاش می‌کرد و کار می‌کرد برای اینکه ما مشکلی نداشته باشیم و بتونیم درس بخونیم و بچگی بکنیم و اینها. بچگی مون تو اوج جنگ بود. دقیقاً همیشه گفت هشت‌هفت سال ابتدایی بچگی من دقیقاً تو اوج دوران جنگ و بمباران‌های تهران بود و اتفاقاتی که توی اون ایام می‌افتاد و اینکه کشور در تب و تاب دفاع از مرزها بود و مسلماً از کوچک تا بزرگ همه درگیر استرس و نگرانی این بودیم که چی پیش میاد.

از کسی دقیقاً وارد این زمینه از تخصص شدی، درست‌ه که هنر ذاتیه و از این حرفا اما ما ایرانی‌ها همه مون به جورایی هنرمندیم و هر کدوممون که به بابایی رو ببینیم داره هنرنمایی می‌کنه حالا توی هر زمینه ای، فورا می‌گیم که "من بلدم" و "این که کاری نداره" و از این حرفا و خداییش هم کم بلد نیستیم اما مسئله اینجاست که توی هنر هم تخصص مطرحه دیگه، صرف اینکه بگی منم بلدم کافی نیست. حالا می‌خوام بدونم تو کی از اون مرحله "منم بلدم" گذشتی و حرفه‌ای شدی؟ چی شد؟ شانس آوردی؟ تیزبازی در آوردی؟ زحمت زیادی کشیدی؟ یا توجه به ابتدای حرفم، جاده هنر و هنرمند تو این مملکت ترافیک سنگینی داره و متأسفانه دست فرمون برخی مدعیان هم افتضاحه، بگو از اولش تا همین الان که چی‌جوری تا اینجا راه رو اومدی، بدون اینکه خط و خشنی هم روت بیفته. من در این زمینه پاسخی ندارم و آگه هم داشته باشم به درد نمی‌خوره! - با توجه به شهر تو جایگاه والای هنریم عرض می‌کنم - این از من، حالا بریم سر وقت پاسخ شما.

من سال ۶۸ که توی مدرسه بودم، به نمایشی رو کار کردم به نام «حسنی نگو به دسته گل» - که همه داستانشو می‌دونن - و به نمایش علاقمند شدم. از سال ۶۹ اما متوجه شدم که خیلی علاقه مندم و باید بیشتر یاد بگیرم. این شد که به کانون شهید مطهری تهران رفتم سمت میدون شوش و اونجا زیر نظر مریم به نام سیدجلال قوامی و رفقای دیگه که مدرسه تئاتر بودن، تئاتر رو یاد گرفتم. اصول مقدماتی بازیگری رو البته و بعدش هم در همون سال ۶۹



این هم حال و روز امیر بعد از مصاحبه من! امیر کربلایی عزیز مدتی در

اثر یک تصادف در بیمارستان بستری شده اما همچنان دلگرم و دلخوش

به روزیه که بتونه به صحنه برگرده و دل شما مردم عزیز رو شاد کنه. ما

هم مثل شما آرزوی بهبودی هرچه زودترش رو داریم.